

## کلیسای کاتولیک و جهان مدرن

اسماعیل علی خانی\*

### چکیده

نحوه مواجهه هر یک از ادیان الهی با دنیای مدرن و دگرگونی‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و تحولات تند و سریع مدرنیته و مسائل ناشی از آن، از مسائل مهم پیش روی ادیان است. هدف این نوشتار ارائه گزارشی از نحوه مواجهه مسیحیت با لوازم و مسائل دنیای جدید و چاره‌اندیشی بهتر برای این مواجهه است. پیروان کلیسای کاتولیک در مواجهه با جهان جدید و مسائل و معضلات آن و رقیبان تازه‌نفس و مقتدری چون اومانیسم، لیبرالیسم، سکولاریسم، فمینیسم و ...، با تعدیل در دیدگاه‌های خویش، به شیوه‌های گوناگون این مواجهه را پیش بردند. برخی از آنها، نظیر احیای فلسفه توماس آکویناس یا نوتومیسم، الهیات اجتماعی و پرداختن به امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، و آشتی محتاطانه با دنیای مدرن از طریق شورای واتیکانی دوم از ناحیه خود کلیسا شروع شدند یا نظر مساعد کلیسا را جلب کردند و برخی نیز، نظیر مدرنیسم کاتولیکی از حمایت کلیسا برخوردار نشدند.

**کلید واژه‌ها:** جهان مدرن، کلیسای کاتولیک، مدرنیسم کاتولیکی، نوتومیسم، الهیات اجتماعی، واتیکانی دوم.

---

\* عضو هیأت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران. رایانامه: Ismailalikhani@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۵/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۱۰

### مقدمه

از مسائل مهم و قابل توجه در دنیای جدید، ماجرای مدرنیته و لوازم و پیامدهای آن است. مهم‌ترین چالش مدرنیته در عرصه مسائل انسانی، نحوه مواجهه ادیان، به ویژه ادیان آسمانی با آن است. هر یک از ادیان و مکاتب فکری در برابر سیل خروشان مدرنیته به نحوی برخورد کرده‌اند؛ برخی به تمامه آن را پذیرفته‌اند، برخی تا حد توان به مقابله با آن برخاسته‌اند و برخی نیز به صورت گزینشی با آن مواجه شده‌اند. پیروان ادیان الهی پیوسته با چالش جدی در برابر مدرنیسم مواجه بوده‌اند و هنوز، که دوران مدرنیته به سر آمده و پسامدرن نیز فرا رسیده است، این چالش به قوت خود باقی است. شاید مهم‌ترین علت این باشد که مبانی و زیرساخت‌های مدرنیته، نظیر سکولاریسم، لیبرالیسم، اومانیسم، راسیونالیسم و ... به کل با زیرساخت‌های ادیان توحیدی، نظیر توحید، حضور اجتماعی دین در جامعه، تعبد در برابر دین و ... در تضاد است.

به هر روی، در جهان مسیحیت این مواجهه با فراز و فرود همراه بوده و مسیری دشوار را پیموده است. جدایی کلیسا و دولت، که مشخصه دنیای جدید است، وامدار مجموعه‌ای از فلسفه‌های سیاسی و نهضت‌های انقلابی در سده‌های هفدهم و هجدهم بود. به ویژه، انقلاب آمریکا و انقلاب فرانسه - و سپس انقلاب روسیه - منجر به بی‌ثباتی کلیسا شد و مسیحیان را واداشت تا از خود بپرسند که مسیحی بودن در دنیای جدید به چه معناست.

قرن نوزدهم دوره تغییرات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تند و سریع است. کلیسا پس از انقلاب فرانسه با ساختارهای متغیر یا جدید و مشکلات بسیاری مواجه شد که با جایگاه آن در رابطه با حکومت‌های سکولار جدید و مشکلات اقتصادی و اجتماعی برآمده از انقلاب صنعتی، به همراه لوازم اخلاقی پیچیده آنها مواجه شد. مهم‌تر از همه اینها این واقعیت بود که روح حاکم بر این امور اجتماعی، راسیونالیسم و سپس لیبرالیسم بود. اصول مسلم این فلسفه‌ها اغلب به‌طور کامل در تقابل با تعالیم سنتی کلیسا بود (Harte & Massaro, 2003: 13, 257).

تأثیر نهضت روشن‌گری بر مسیحیت از ناحیه تثبیت عقل به عنوان مبنای داوری مستقل و تأکید بر فردیت انسان بود. عقلانیت جدید که بدیل دین شده بود، برای موجود قادر متعال جایگاهی قائل نبود. این نهضت شکل مسیحیت را متحول ساخت. مسیحیت پروتستان از آغاز، تا حد زیادی لوازم مدرنیته را پذیرفت و با آن همراه شد. مسیحیت کاتولیک نیز، به‌رغم مقاومت در برابر این نهضت در شوراهایی مانند شورای ترنت و

واتیکانی اول، از تأثیر جریانات و جنبش‌هایی مثل انقلاب فرانسه، نهضت روشن‌گری، رماتیسم و مدرنیسم مصون نماند (پی و براین، ۱۳۸۳: ۱۳۵).

مسیحیت با رقیبان تازه‌نفس و مقتدری مانند اومانیزم، لیبرالیسم، سکولاریسم، فمینیسم و ... مواجه شد. این رقیبان مدعی بودند که می‌توانند نقش دین را در رهبری جوامع و پیشتیبانی از نظام‌های سیاسی بر عهده گیرند. کلیسا با هر یک از این مکاتب دست به گریبان شد.

چنان‌که گذشت، این معضلات تنها در پیش روی مسیحیت قرار ندارد و لوازم مدرنیسم و پست‌مدرنیسم قطعاً برای همه ادیان الهی دردسرساز است. از این‌رو، دانستن لوازم فرهنگ مدرنیته برای مسیحیت و نحوه مواجهه آنها با آن، پیروان ادیان دیگر را به نحوه مواجهه با این پدیده‌ها آشنا می‌سازد و آنان را به چاره‌اندیشی در این زمینه وامی‌دارد.

### مدرنیته

تفکر مدرن که با چهار انقلاب فلسفی، فرهنگی، سیاسی و تکنولوژیکی پیش رفته است، مجموع اوصاف و ویژگی‌هایی است که در مقطعی از تاریخ، درون فرهنگ جدید غرب در اروپای غربی و آمریکای شمالی آشکار شد. به بیان دیگر، مدرنیته وصف انسانی است که از حدود پانصد سال پیش در غرب ظهور کرد و او را از انسان‌های پیشین متمایز ساخت (ر. ک: نودری، ۲۵، ۴۹، ۸۱). یکی از این تفاوت‌های مهم این بود که مدرنیته نحوه توجه انسان به ایمان دینی را دگرگون ساخت و سبب بروز بحران دینی شد (گالاگر، ۱۳۷۷، ۱۷).

واژه «مدرنیته»<sup>۱</sup> واژه‌ای است با معانی متعدد و حتی گوناگون و به بیان دوپره «حادثه‌ای است که رابطه بین هستی، منشا متعالی آن و انسان مفسر را دگرگون کرده است» (dupre, 1993, 249). از این‌روست که برخی مدرنیته را خسران و بحران ارزش‌ها و معنا می‌دانند و برخی آن را ظهور تدریجی اطمینان انسان؛ این‌که انسان می‌تواند تجربه کند، بفهمد و به شیوه‌های هیجان‌انگیز نوینی نسبت به جهان مسئولیت داشته باشد (همان).

نمی‌توان یک منشأ انحصاری برای مدرنیته قائل شد؛ مدرنیته پدیده پیچیده‌ای است که محصول نیروها و عواملی است که در طول چند قرن با یکدیگر تلاقی داشتند. مدرنیته در بردارنده «انقلاب معنوی» متراکمی است که در طول چندین قرن رخ داده است. برخی از عوامل مهم تأثیرگذار در ایجاد مدرنیته عبارت‌اند از: رنسانس با خودآگاهی تاریخی نوین، انسان‌گرایی و فردگرایی، نهضت اصلاح دینی پروتستان، به‌ویژه به‌واسطه تأکید آن بر رابطه

بین وجدان فردی و خداوند که تقریباً مستقل از واسطه‌هایی مانند نهادهای دینی است (مفهومی جدید از فردیت)، روشنگری، با تأکیدی که بر حق آزادی در سطوح مختلف داشت؛ آزادی اندیشه، آزادی بیان، آزادی از سلطه دینی و مانند آن. اینها همگی در تقابل با مرجعیت کلیسا بودند و به همین علت، وحشت، سوءظن و مقاومت کلیسای قرن نوزدهم را برانگیخت. قرن بیستم نیز عوامل تازه‌ای بر بافت پیچیده معنای مدرنیته افزود؛ قلمرو ارتباطات الکترونیکی، با انفجار رادیو، تلویزیون، مسافرت و رایانه‌ها (همان).

### مواجهه کلیسای کاتولیک با مدرنیته

عکس‌العمل پاپ‌ها در مقابل تغییرات این دوره به طور معمول منفی بود. آنها تلاش می‌کردند که از این جزر و مدها عبور کنند و نظام سابق را حفظ کنند (Ibid). به همین دلیل است که تا قرن نوزدهم کلیسای کاتولیک عمدتاً با تحولات جهان معاصر برخوردی منفی داشت. به عنوان نمونه، پاپ پیوس ششم اولین کسی است که پس از انقلاب فرانسه و مصادره شدن کلیسای کاتولیک توسط انقلابیون و تقابل کلیسا با آن، در ۱۷۹۷ با فتوا و به صورت رسمی در مقابل جریان مدرنیته ایستاد. وی در فتوایی اعلامیه حقوق بشر را، که در واقع نتیجه تفکر مدرن پس از انقلاب فرانسه بود، به عنوان فلسفه مشمئزکننده حقوق بشر یاد کرد و این اعلامیه و تمام نهادهای مدنی و عرفی پس از انقلاب را محکوم کرد؛ همچنین منکر آزادی انتخاب دین، آزادی عقیده، آزادی مطبوعات، برابری انسان‌ها و تمام مفاهیم دوره جدید شد و خواستار بازگشت به دوره پیش از مدرن شد (قنبری، ۱۳۸۷، ۲۴۲؛ <http://www.vatican.va> <http://www.papalencyclicals.net>).

پس از او جانشین وی، پاپ پیوس نهم در ۱۸۶۴ در فتوایی هشتم خطای مدرنیته را برشمرد و تأکید کرد که مدرنیست‌ها باید از این خطاها توبه کنند. او در طی دعوتی از همه کاتولیک‌ها خواست که از همه آثار دوران جدید همچون طبیعت‌گرایی، سوسیالیسم، کمونیسم و تحقیقات جدیدی که درباره کتاب مقدس انجام می‌گرفت، بیزاری جویند (Ibid). همو بود که در ۱۸۶۱ شورای اول واتیکان را برپا کرد، که علاوه بر طرح خطاناپذیری پاپ، برخی از مصوباتش در راستای نفی همه پیامدهای مدرنیته بود (همان).

اما در اواخر قرن نوزدهم، زمان پاپ ژان بیست و سوم ورق برگشت و کلیسای کاتولیک به نوگرایی رو آورد و «نوگرایی» واژه‌ای کلیدی در کلیسای کاتولیک شد و کلیسا با این شعار پا به قرن بیستم نهاد. او بر نیاز کلیسا به همگام شدن با جهان معاصر تأکید کرد و بر این باور بود که هرچند اصول ایمان تغییر نمی‌کند، شکل بیان آنها می‌تواند و باید تغییر کند.

کار او در تشکیل شورای واتیکانی دوم شاهدهی بر این سخن است (لین، ۱۳۸۰: ۴۶۹). زمانی پیوس دهم از طریق حکم دیوان مقدس<sup>۴</sup> «پیامدهای حقیقتاً اسفبار» (۱۹۰۷) و منشور عام «تغذیه کردن رمه ارباب» (۱۹۰۷)، مدرنیسم را محکوم کرد. اما برخی از دیدگاه‌هایی که به عنوان دیدگاه‌های مدرن تقبیح می‌شد، بعدها در آموزه‌های شورای دوم واتیکان، حتی در برخی از فتاوی دستگاه پاپ انعکاس یافت» (پی و براین، ۱۳۸۳: ۱۳۵). به هر روی، کلیسای کاتولیک دست به یک سری اقدامات در جهت مواجهه مثبت با تغییرات برآمده از مدرنیته زد. مسیحیت به آسانی با تأکید بر جنبه فردی دین، خود را با آن منطبق ساخت و در بررسی و تبیین معقولانه دین، بیشتر بر عقلانیت، نظم، کمال، جامعیت و کارآمدی اجتماعی اخلاقیات مسیحی، که سازگار با دغدغه‌های نهضت روشن‌گری بود، تأکید کرد (والز، ۱۳۸۹: ۹۲-۸۸). برخی از کارکردهای مسیحیت کاتولیکی در این مواجهه به قرار ذیل است:

### مدرنیسم کاتولیکی

کاتولیک‌ها در مواجهه با مدرنیته بسیار محافظه‌کارانه برخورد کردند، اما گروهی آن را به نحو کامل پذیرفتند و مسیحیت را با آن عجین کردند؛ که الهیات لیبرال بیانگر آن است. تعبیر «مذهب کاتولیک آزاداندیش» نیز دال بر گرایش‌های خاصی در مذهب کاتولیک قرن نوزدهم به خصوص در فرانسه است؛ اما دغدغه خاطر آن بیش از آنکه الهیاتی باشد، سیاسی و اجتماعی بود (ریردون، ۱۳۸۰: ۴۹).

«کلیسای کاتولیک همان‌گونه که نمی‌توانست تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی متنوع را در آغاز قرن نوزدهم نادیده بگیرد، نمی‌توانست از تحولات فکری مشابه نیز چشم‌پوشی کند. هم‌چنان که این تحولات به تدریج بر دانشوران کاتولیک تأثیر گذاشتند، پدیده کلیسایی جدیدی موسوم به مدرنیسم، ظهور کرد. مدرنیسم نه یک جنبش واحد، بلکه مجموعه‌ای از جنبش‌ها بود. این پدیده شکل‌های متعدد و متفاوتی به خود گرفت» (پی و براین، ۱۳۸۳: ۱۳۵) و به دلیل همین جنبه‌های گوناگون آن بود که پاپ پیوس دهم در بیانیه ۱۹۰۷ به آن «خلاصه همه بدعت‌ها» لقب داد (H. D. A. M., 1966: 15, 645).

کشورهایی که گرایش‌های مدرنیستی آشکارتری داشتند عبارت بودند از فرانسه، انگلیس و ایتالیا. اما آلمان، به طور شگفت‌آوری، کمتر تحت تأثیر این گرایش‌ها واقع شده بود. در آمریکا نیز این گرایش‌ها اساساً از طرفداران واقعی برخوردار نبود (ریردون، ۱۳۸۰: ۴۹؛ Ibid).

«نگرش‌هایی که به یک معنا می‌توان آنها را «آزاداندیش» یا «تجددگرا» دانست در سرتاسر تاریخ اندیشه مسیحی به دفعات رخ داده است، اما جنبش‌ها یا گرایشاتی که معمولاً متضمن یکی از این عناوین است مربوط به وقایع قرن ۱۹ یا ۲۰ است» (همان).

واژه «مدرنیسم» به نحوی خاص و دقیق‌تر در مورد جنبشی در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم به کار می‌رفت که دارای ویژگی‌های تجددسازی یا آزاداندیشی الهیاتی در کلیسای کاتولیک رم بود (و به همین جهت هم، در انگلیسی حرف اول آن را با حرف بزرگ ثبت می‌کنند)؛ اما در عین حال باید گفت که توصیف مدرنیسم کاتولیک به عنوان یک جنبش، غلط‌انداز است، زیرا کسانی که معمولاً به آنها «مدرنیست» اطلاق شده است به هیچ‌وجه پایه‌گذار مکتب خاصی نبودند. چنان‌که آلفرد لویسی، که مشهورترین فرد در میان این عده محسوب می‌شود، با تأکید بیان داشته است، آنها صرفاً «تعداد بسیار محدودی از اشخاص» بودند که همه در یک ویژگی مشترک بودند: «همه آنها می‌خواستند مذهب کاتولیک را با اقتضائات عقلی، اخلاقی و اجتماعی عصر حاضر سازگار کنند». هرچند تعیین دقیق این هدف عام و مشترک، از یک نویسنده تا نویسنده دیگر، برحسب تمایل خاص آنها، متفاوت بود (J. J. Heaney, 2003: 9, 753).

پیروان این جنبش، اعم از کشیش و غیره بر آن شدند که تحقیقاتی جدید در زمینه تاریخ و کتاب مقدس و نیز اکتشافات علمی، به‌ویژه در زمینه حیوان‌شناسی و زمین‌شناسی منطبق با نظریه جدید تکامل طبیعی انجام دهند. آنها در صدد ایجاد توافق میان باورها و مبادی ایمانی کاتولیک با علوم جدید و مباحث انتقادی اخیر بودند (بی‌ناس، ۱۳۷۰: ۶۹۲).

این نهضت نوظوایی، که بسیاری از پیروان آن نیز در داخل کلیسا بودند، می‌کوشید تا به دستاوردهای علوم جدید توجه کند و در پرتو علوم و معارف جدید، تدوین و تنسيق جدیدی از جوهره مسیحیت ارائه دهد (H. D. A. M., 1966: 15, 645; باربور، ۱۳۹۲: ۱۲۶).

وظیفه‌ای که مدرنیست‌ها، به نحوی از انحاء عهده‌دار آن بودند عبارت بود از معرفی و ارائه قابل دفاع مذهب کاتولیک به جهان، هم در ابعاد اعتقادی و هم در ابعاد سازمانی، به گونه‌ای که به لحاظ عقلی قابل قبول و موجه باشد. طبق نظر مدرنیست‌ها، فلسفه دینی پویاتری مورد نیاز بود. به عبارت دیگر، آنچه که لیبرال‌های پروتستانی در مورد سنت پروتستان‌تیزم انجام دادند، مدرنیست‌ها در صدد انجام و اجرای آن در مورد سنت کاتولیک بعد از شورای «ترنت» برآمدند. روش آنها نیز به اندازه روش پروتستان‌ها دارای جهت‌گیری لیبرالی افراطی بود. از همین‌رو بود که «لویسی» در کتاب *انجیل و کلیسا* همه مسائل و

مشکلات کاتولیک تاریخی، اعم از اعتقادات جزمی، سلسله مراتب و یا خود آیین کاتولیک را بر اساس یک دیدگاه تکاملی طبیعی تبیین کرد که تابع نیازهای معنوی و اجتماعی بوده و به اقتضای شرایط فرهنگی دائماً در حال تغییر، تعیین می‌شوند (ریبردون، ۱۳۸۰: ۴۹). از نظر یکی از طرفداران جنبش تجددطلبی، جورج تایرل، تجددطلب کشیشی است که معتقد به امکان تألیف میان حقیقت ضروری دین خود و حقیقت ضروری تجدد است. هرچند وی حقیقت دین را مهم‌تر از حقیقت تجدد می‌داند (Ibid). هرچند این نهضت هواداران بسیاری در سراسر اروپا پیدا کرد، اما رویکرد مدرنیست‌ها، خواه به لحاظ تاریخی یا فلسفی، هیچ‌گونه تأییدی را از سوی واتیکان به دست نیاورد و این جنبش بی‌درنگ در ۱۹۰۷ به وسیله پاپ پیوس دهم با صدور بخش‌نامه‌ای تحت عنوان «تغذیه کردن رمه ارباب» محکوم و متوقف شد (Ibid) و در ۱۹۱۰ سوگندنامه‌های مخصوصی در ضدیت با مدرنیسم تنظیم و بر همه روحانیان مسیحی و یا دست‌کم آن دسته از روحانیانی که در کار تعلیم بودند تحمیل و وضع شد (همان).

### تومیسیم جدید

از اولین حرکت‌ها جهت تغییر رویکرد پیشین مسیحیت و مواجهه با دنیای جدید، که هنوز از رونق برخوردار است، تومیسیم جدید است که می‌کوشد فلسفه آکویناس را با اصلاحات و دستاوردهای علوم جدید منطبق سازد (بی‌ناس، ۱۳۷۰: ۶۹۲). در عصر جدید، در مقابل هجوم گسترده حوزه‌های مختلف فکری غرب به حقیقت و حجیت مسیحیت، بیش از سایر مذاهب مسیحی، اندیشمندان پروتستان درباره وضعیت عصر جدید و انسان پس از رنسانس و نسبت وی با دین تأمل کردند؛ زیرا اصولاً میان مذهب پروتستان و حقیقت عصر جدید ملازمت وجود دارد؛ اما علمای کاتولیک با اصرار در حفظ قرون وسطی و مبادی آن، مدت زیادی به دفاع از اصول تفکر مدرسی بسنده کردند، اما هجوم و استیلای افکار عمدتاً غیردینی و بلکه ضددینی موجب توجه آنان به وضعیت جدید شد و آنان درصدد تعیین جایگاه تعالیم کاتولیکی در این دوره برآمدند. در سال ۱۸۷۸ پاپ لئوی سیزدهم در اولین حکم خویش تحت عنوان «شروری که جامعه جدید را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد»، با استناد به کتاب مقدس، ابتدا قول پولس را یادآور شد که «با خبر باشید که کسی شما را نرباید به فلسفه و مکر باطل، بر حسب تقلید مردم و اصول دنیوی نه بر حسب مسیح» (کولسیان، ۲: ۸)، و در ادامه اظهار داشت که

مطمئن‌ترین راه برای عدم گمراهی و عدم نفوذ فیلسوفان باطل، آموختن فلسفه حقیقی است (Gilson, 1954: 29).

پاپ لئوی سیزدهم که مسیحیت را مواجه با خطرات عصر جدید و بحران‌های ناشی از آن می‌دید، در وضعیتی که غالباً توسل به تدبیرهای سیاسی و اقتصادی را راه خروج از بحران می‌دانستند، تجدید فلسفه و آموختن جدی آن را، به‌ویژه در حوزه‌های علمیه کاتولیک تجویز کرد.

پاپ یک سال بعد (۱۸۷۹) در پیامی خطاب به «مجمع مقدس مطالعات و تحقیقات» برای بار دوم اعلان داشت که از سر تجربه و یقین به این نتیجه رسیده است که در شرایط بحران کنونی عالم و تهاجم علیه دین، کلیسا و جامعه، هیچ راهی امن‌تر از این نیست که «در همه جا از طریق تعالیم فلسفی، رجوع به اصول صحیح نظر و عمل کرد» (پازوکی، ۱۳۹۰: ۳۷-۳۹). (Ibid: 6)

البته مقصود پاپ از رجوع به فلسفه و احیای آن، نه هر فلسفه‌ای، که فلسفه حقیقی و مسیحی بود؛ فلسفه‌ای که در جمع فلسفه و مسیحیت، حق دین و عقل، هر دو را ادا کرده است؛ فلسفه منقاد تعالیم وحی مسیحی، با همراهی عقل. مثال کامل توافق میان دین و عقل، تعالیم قدیس توماس آکویناس است. با این ملاحظات، پاپ در «حکم جامع و عام» مشهور خویش، موسوم به «پدر ازلی»، در سال ۱۸۹۷ به این نکته تصریح کرد. عنوان کلی این حکم بدین قرار است: «فتوای جامع ما در مورد احیاء فلسفه مسیحی در حوزه‌های مسیحی مطابق تعالیم ملکوتی قدیس توماس آکویناس» (همان: ۳۹؛ Ibid: 29).

پاپ مسیحیان را تشویق به مطالعه و تحقیق درباره فلسفه توماس آکویناس کرد (O'Malley, 2010: 255-6) و در فقره هفدهم همین حکم درباره توماس آکویناس نوشت: «رأس و استاد همه مجتهدان مدرسی، توماس آکویناس است. به قول کاجتان، چون بیش از همه تعظیم و تکریم مجتهدان سابق کرده است، از جهتی وارث عقل و حکمیت جمیع آنهاست» (همان؛ Gilson, 1954: 17) توماس تعالیم این علمای برجسته را همچون اعضای متفرق یک جسم متلاشی جمع کرده و در محل مناسب قرار داده و لواحق مهمی بر آنها افزوده است و لذا فخر مذهب کاتولیک است. او به همه مسائل دینی و فلسفی و اخلاقی پرداخته است (O'Malley, 2010: 256).

هنگامی که او هنوز اسقف پروگوئه بود، با ایجاد آکادمی توماس آکویناس در ۱۸۵۹، مطالعه آکویناس را ترویج داد. او با ارائه بیانیه پاپی امیدوار بود که ادبیاتی عام را ترویج کند



و اصولی را بنیان نهد که کاتولیک‌ها، به‌ویژه کشیشان با آنها مشکلات امروز را مورد توجه قرار دهند؛ جایی که فلسفه کانت و دکارت مرجع حل مشکلات شده بود (Ibid).  
با این رأی، پاپ هر گونه اصلاح اجتماعی و سیاسی را، جز آن‌که مبتنی بر مبانی نظری متقنی همچون تعالیم توماس باشد، در حکم ساختن ساختمانی بدون پایه و اساس دانست.

وی در همین حکم در بندهای ۲۶ تا ۲۹ علاوه بر جهت نظری از جهت عملی نیز تأکید کرد که در مورد مسائل اجتماعی و سیاسی، خلاصه در اصول و فروع باید تابع آکوئیناس بود. پاپ در آنجا می‌گوید: «اجتماع خانوادگی و شهری نیز چنانکه نزد همگان عیان است در معرض خطر عظیم ناشی از طاعون عقاید منحرف قرار گرفته است. در این اجتماع هم اگر تعالیمی سالم‌تر در دانشگاه‌ها و مدارس آموخته شود، قطعاً از حیاتی با آرامش و ایمنی بیشتر بهره خواهد برد، تعالیمی که منطبق با تعالیم کلیسا است، تعالیمی همچون آراء توماس آکوئینی» (Ibid).

پس از اقدامات پاپ لئوی سیزدهم در جهت احیای فلسفه مسیحی، خصوصاً تعالیم توماس آکوئیناس، علمای کاتولیک به غفلت خود پی‌بردند و به مسأله غلبه تفکر جدید تعلق خاطر بیشتری نشان دادند و فلسفه مشهور به نوتومیسم و سپس نومدرسی، که در حقیقت تجدید فلسفه مدرسی، خصوصاً فلسفه آکوئیناس با توجه به وضعیت نظری و عملی روز است، نشأت گرفت و فلسفه آکوئیناس فلسفه رسمی کلیسای کاتولیک شد (همان).

فلسفه نوتومیسم در پایان قرن نوزدهم تأسیس شد و منشأ نهضتی گردید که تأثیر بسیاری در فلسفه و الهیات معاصر داشت؛ به نحوی که برتراند راسل درباره توماس آکوئیناس گفته است که نفوذ وی (در سال ۱۹۴۶) بیشتر از نفوذ کانت یا هگل است (همان: ۴۰؛ بوخنسکی، ۱۳۸۳: ۵۰).

امروزه فلسفه نوتومیسم، که یکی از مکاتب نیرومند به شمار می‌رود، نفوذ قابل ملاحظه‌ای، حتی در خارج از مراکز کاتولیک دارد. فلسفه نوتومیسم در نیمه قرن نوزدهم به مثابه رنسانس فلسفی مدرسی در کلیسای کاتولیک شکل گرفت. فلسفه نوتومیسم اکنون در جهان مسیحیت مورد توجه جدی است و به‌رغم آنکه عده‌ای آن را، به اتهام نوعی بازگشت به تفکر قرون وسطی و احیای مباحث منسوخ در عصر جدید، تخطئه می‌کنند، مدافعان و حامیان سرسختی دارد که معتقدند این نهضت به دست نمایندگان گرانقدرش

ژاک ماریتن، اتین ژیلسون و فردریک کاپلستون به جایی رسیده که توانسته است به مسائل معاصر به طریق بدیع دینی پردازد (پازوکی، ۱۳۹۰: ۳۹؛ Macquarrie, 1963: 297).  
 با اینکه تا جنگ جهانی اول در محافل غیرکلیسایی توجه اندکی را به خود جلب کرده بود، امروزه نوتومیسم در همه جا یکی از مهم‌ترین عوامل معنوی در دوران معاصر تلقی می‌شود. به نظر می‌رسد هیچ گروه فلسفی دیگری به اندازه این رویکرد دارای این همه اندیشمند و مراکز آموزشی نیست (بوخنسکی، ۱۳۸۷: ۱۹۱).  
 تومیست‌های جدید خود را محدود به بیان مجدد دلایل قدیمی الهیات طبیعی نکرده‌اند، بلکه در بحث‌های نو هم مشارکت جسته‌اند (بروان، ۱۳۹۲: ۲۷۵).

در فلسفه نوتومیسم دو جنبه متضاد وجود دارد که به آسانی با یکدیگر جمع نمی‌شوند: از یک سو این مکتب به مطالعات تاریخی اسکولاستیک قرون وسطی توجه دارد که تصور بر این بود که جزئی از روابط حقیقی ماست. چنین ادعا شده است که افکار توماس آکویناس به حل بسیاری از مسائل جدید ما کمک کرده است. از سوی دیگر، نوتومیسم می‌کوشد که با مسائل جدید با نگاه توماس آکویناس برخورد کند؛ نگاهی که امتیاز زیادی به عقل می‌دهد و در عین حال می‌کوشد تا در جهان جدید نسبی‌گرایی و شکاکیت حقایق را حفظ کند و کاری همچون کار آکویناس در قرن سیزدهم نکند. طرفداران نگرش جدید تومیستی در بخش اول، مارتین گراب من و اتین ژیلسون و در بخش دوم، بارون فریدریش فن هوگل و جکوز ماریتن هستند (مولند، ۱۳۸۱: ۱۵۹-۱۵۵).

### الهیات اجتماعی

از مهم‌ترین تدبیرهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که مسیحیان در مواجهه با دنیای جدید و معضلات آن و پس از چند قرن کنار رفتن از حیطه سیاست و اجتماع انجام دادند، پرداختن به امور اجتماعی از طریق الهیات و باورهای دینی بود. مسیحیان درصدد برآمدند که در پاسخ به شرایط اجتماعی دنیای جدید و برای شکل و ساختاری که باید روابط و مناسبات اجتماعی و سیاسی داشته باشد، مبنایی در دین پیدا کنند.

کلیسای کاتولیک در اثر مشکلات به وجود آمده از جانب دنیای مدرنیته و صنعتی، در یک چرخشی واضح به جانب اجتماع گرایید و آنچه پیش از آن تحت عنوان الهیات اجتماعی ضمنی بود به صورت واضح مطرح و دنبال شد.

هم‌زمان با گسترش علوم اجتماعی در قرن نوزدهم و نیز مشکلات اجتماعی ناشی از

صنعتی شدن جوامع مسیحی، الهی‌دانان مسیحی در صدد استفاده از شیوه‌های این علوم برای پژوهش درباره نقش مسیحیت در جامعه برآمدند و در این کار سیر الهیات عملی را شکل دادند. در این روند الهیاتی، نظریات گوناگونی به وجود آمد که ناظر به چگونگی کارکرد کلیسا در جامعه بود (Heitink, 1999: 50).

نهضت‌های اجتماعی، به معنای برنامه‌های عملی برای اصلاح اقتصادی و سیاسی، به منظور رفاه عمومی، پدیده‌ای نسبتاً جدید هستند. این نهضت‌ها به ویژه مشخصه قرن نوزدهم هستند و از فهم بالای اهمیت جامعه در زندگی اشخاص ناشی شده‌اند (Newmant & Massaro, 2003: 13, 255).

نیمه دوم قرن نوزدهم دوره‌ای بود که پرسش‌های اجتماعی، حتی برای الهی‌دانان اجتناب‌ناپذیر شد و به وضوح بر آنان تأثیر نهاد. انقلاب صنعتی و زندگی شهری وابسته به آن، محرومیت، مریضی و ناامیدهایی را پروراند که الهیات را مورد خطاب قرار می‌داد. این مشکلات و پرسش‌های اقتصادی و سیاسی منجر به الهیات اجتماعی شد (Mc Grath, 1995: 602-604).

مقصود از الهیات اجتماعی مسیحیت و کلیسا، فرایندی است که کلیسا از طریق آن نظریاتش را با جامعه مرتبط می‌سازد. همچنین، مقصود از آن، فرایند ارتباط، انگیزش، ترغیب و توسعه ارتباطات محلی ایمان است. کلیسا در توسعه نظریات اجتماعی مراقب نشانه‌های زمان و دوران است: شرایط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی تأثیرگذار بر جامعه انسانی. بدون در نظر گرفتن نشانه‌های زمان، دین به چالش بی‌ارتباطی دچار خواهد شد.

طرفداران الهیات اجتماعی به کاربرت‌های عملی ایمان مسیحی بسیار علاقمند هستند. هدف بنیادین چنین افرادی مطرح ساختن نگرش‌های سنت مسیحی در شرایط زندگی امروزی و زندگی بر اساس اصول ایمانی است. آنان پیوسته در صدد نشان دادن رابطه ایمان مسیحی با مسائل دوران معاصر هستند. در نتیجه آنان حاضر نیستند به انتزاعی کردن مباحث الهیاتی محدود باشند، بلکه در تلاش‌اند تا نگرش‌های الهیاتی را وارد قلمروهای متنوع و گوناگونی نظیر سیاست، اقتصاد، حقوق بشر و مسائل بین‌المللی کنند (گرنز و السن، ۱۳۸۶: ۱۴۰).

بدنه اصلی تعالیم اجتماعی کاتولیک‌ها در دوران جدید از قرن نوزدهم آغاز شد و توسعه یافت. تعالیم اجتماعی کلیسا بخشی از رشته الهیات و اخلاق کاربردی است. به زمانی این کلمات قصار بدیهی می‌نمود که کلیسا نباید حد و مرز خود را به امور

اجتماعی بکشاند، اما امروز این امر به وضوح در حال جابجا شدن است. زمان عهدنامه‌ای که مرزبندی میان این دو قلمرو را مقرر می‌داشت، به اتفاق آراء به سر رسیده است و جابجا شدن این مرزها آغاز شده است. اکنون در تمامی قاره آمریکا و اروپا کوششی صورت می‌گیرد تا مضامین عملی اخلاق اجتماعی دین مسیح از نو به صورتی کافی و جامع بیان گردد (تاوونی، ۱۳۷۷: ۱۸-۱۷).

به هر روی، الهیات اجتماعی همه ریشه در انقلاب فرانسه دارد، چون مسأله اجتماعی در آنجا پیدا شد؛ اینکه اینجا مسائلی هست و چه باید کرد و وظیفه کلیسا نسبت به آن چیست. در انجیل، همچنان که در تورات، در نفرین‌های پیامبران علیه سوداگران و محتکران، در تمثیلات عیسی، در مواعظ آباء کلیسا درباره تکالیف توانگران نسبت به مستمندان، از جمله، خطبه بوسوئه درباره «مقام ارجمند گدایان» و در رساله‌های حقوق‌دانان مذهبی، و جامع الهیات توماس آکویناس متون بی‌شماری درباره مسائل اجتماعی و اقتصادی می‌یابیم و حتی احکام آمره‌ای که بسیاری از آنان از لحاظ حدت دست کمی از بیانات اجتماعیون انقلابی امروز ندارند. با این حال، فقط از نیمه قرن نوزدهم است که اندیشه‌ها و مکتب‌هایی به ظهور می‌رسند که با برنامه مشخص خود را «اجتماعی مسیحی» توصیف می‌کنند؛ رویکردی که راه حل مسائل اقتصادی و نقشه‌نوسازی جامعه را در تعالیم مذهبی می‌جوید (ژید، ۱۳۸۱، ۲: ۲۱۶).

از عوامل مؤثر دیگر در پیدایی این مکتب‌ها و اندیشه‌ها، واکنش علیه سوسیالیسم بود. به همان نسبت که سوسیالیسم به تدریج خود را مادی‌گراتر و ضد مسیحی‌تر نشان می‌داد، واکنش کلیسا علیه آن هم بیشتر می‌شد و کلیسا در برابر این بیم که پیروان و امتش در زیر پرچم سرخ دجال گرد آیند، احساس وظیفه می‌کرد. اما دور از انصاف و نادرست است که پیدایی جنبش اجتماعی مسیحی را بیش از حد تحت تأثیر سوسیالیسم و در رقابت با آن لحاظ کنیم؛ بلکه بیشتر باید آن را نوعی بیداری وجدان مسیحی دانست که به بازخواست خود برخاسته بود (همان: ۲۱۷-۲۱۶).

امروزه کلیسا به عنوان نهادی صرفاً رهبانی یا قدرتی کاملاً سیاسی یا مدافع مزایای طبقاتی سخن نمی‌گوید، بلکه مسائل حاد اجتماعی از قبیل بیکاری، نابرابری کشورها و ملت‌ها، پیشرفت‌های ظالمانه فناوری، سلاح‌های مخرب، اهمیت اتحادیه‌های کارگری و به‌طور کلی عدالت اجتماعی را به نام دکترین اجتماعی کلیسا مطرح می‌کند. «به نظر می‌رسد در اروپا و آمریکا، این انگاره که می‌توان تعالیم الهیاتی ناظر به مسائل

اجتماعی را به عنوان کانون اصلی شاخه خاصی از الهیات بررسی کرد، هنگامی مطرح شد که الهی‌دانان مسیحی در صدد برآمدند برای مسائل اجتماعی ناشی از صنعتی شدن جامعه مدرن غرب، پاسخ‌های دینی فراهم آورند» (لگنهاوزن، ۱۳۸۸: ۷).

شعار الهیات اجتماعی این بود که کلیسا وظیفه دارد اعضای خود را برای تحقق پادشاهی خدا آماده کند. لازمه این امر این است که کلیسا الهام‌بخش و هدایت‌گر خدمات اجتماعی باشد. پادشاهی خدا در یک آسمان دوردست قرار ندارد که فقط با شیوه‌های انتزاعی ریاضت‌کشی، بصیرت‌های خیالی و آن‌دنیایی قابل تحقق باشد. همچنین، پادشاهی خدا متشکل از یک‌سری کارهای انباشتی لذت‌بخش یا خیرخواهانه یا کلیسایی نیست. پادشاهی خدا همین‌جا و هم‌اکنون است (Hyde, 1895: 254-255).

خانه‌های شاد، کلاس‌های شادی‌بخش، کار بر اساس ایمان، غذای بهداشتی، خانه‌های سالم و بهداشتی، پارک‌های زیبا، دولت کریم، شهروندان دارای روحیه اجتماعی، کرامت و منزلت کارمندان، کتاب‌های خوب، کتابخانه‌های عمومی، تصاویر زیبا، مراوده‌های اجتماعی لطیف، زندگی توانمند بیرون از خانه، تفریح فراوان و ... این امور برخی از عناصر مثبتی هستند که برای تحقق پادشاهی خدا ضروری‌اند.

و از سوی دیگر، برای دفاع در برابر نیروهایی که همیشه در صدد به تأخیر انداختن و دفع ظهور پادشاهی خدا هستند، باید تعداد بی‌شماری از احسان‌ها و اصلاح‌ها، بیمارستان‌ها و تمپارستان‌ها و زندان‌ها، پلیس و دادگاه‌ها و ارتش‌ها وجود داشته باشد. این امور برای مراقبت از انسان‌های بدبخت و بیماران و نیز برای جلوگیری از طمع و حرص و بی‌قانونی کسانی که در خوی و رفتار از ورود به پادشاهی خدا و اطاعت از قانون عشق سرباز می‌زنند، ضروری هستند.

همه کسانی که صادقانه می‌کوشند علایق کاملاً شخصی و لذات خصوصی خود را تابع علایق وسیع‌تر و خوشی‌های اصیل‌تر، که نتیجه مشارکت آگاهانه در رفاه کل اجتماعی است، قرار دهند، اعضای پادشاهی خدا هستند (Ibid).

الهیات اجتماعی مسیحی بر این باور بود که مسیحیت در درجه اول با این جهان سر و کار دارد و رسالت مسیحیت این است که در این دنیا پادشاهی درست‌کاری را محقق کند و همه ارتباطات اجتماعی ما را از پادشاهی اهریمن‌رهای بخشد (Ely, 1889: 63).

تصویب قوانین خوب به همان‌سان کاری حقیقتاً دینی است که موعظه کردن. فعالیت در جهت رهبری یک جنگ بر ضد پلیدی، فساد و بیماری در نواحی فقیرنشین شهرها و تلاش

در جهت از بین بردن ساختمان‌های استیجاری، به همان میزان مقدس است که فرستادن مبلغان به سرزمین‌های دور دست (Ibid: 73).

تفکر اجتماعی کاتولیکی جدید عموماً با یکسری تلاش‌های انفرادی و بی‌ارتباط، به جای نهضتی منسجم و برنامه‌ای رسمی آغاز شد. در فرانسه این نهضت در مخالفت با نهضت سوسیالیست‌های جوان پس از انقلاب ناکام ۱۸۳۰ آغاز شد. در آلمان این نهضت در مخالفت با کمونیست‌ها پس از انقلاب ۱۸۴۸ آغاز شد.

این نهضت‌ها در سال ۱۸۹۱ توسط بیانیه پایانی /مور جدید لئوی سیزدهم، شکل و اقتدار یافت و در دهه‌های بعد توسط بیانیه چهارمین پیوس یازدهم در ۱۹۳۱ و بیانیه‌های اجتماعی پاپ ژان بیست و سوم، پل ششم و ژان پل دوم تقویت شد. در اینجا اغلب پاپ‌های جدید به دقت موقعیت‌های اندکی متفاوت را در موضوعات مالی و دسمرتزدها، اتحادیه‌های تجاری و روابط صنعتی، نقش دولت در تلاش‌های اجتماعی و اقتصادی، توسعه اقتصادی بین‌المللی و چالش‌های جدید در پیشرفت خیر عمومی در جامعه توسعه دادند (Harte & Massaro, 2003: 13, 257).

### شورای واتیکانی دوم و آشتی با دنیای مدرن

شوراها مهم‌ترین رخداد تاریخی و عقیدتی در سنت مسیحی هستند. شورا بهانه‌ای است برای بحث از آموزه مسیحی و تعریف مذهب جمهور و سابقه آن به ۳۲۵، یعنی اولین شورای مسیحی در شهر نیقیه بازمی‌گردد که زیر نظر کنستانتین امپراتور برپا شد. گردهمایی رسمی اسقفان و نمایندگان و افراد دیگر از سطوح گوناگون کلیسای مسیحی برای رسیدگی و بررسی مسائل مربوط به آموزه (ایمان) و انضباط (عمل) را شورای کلیسایی می‌نامند. این شوراها در سطوح پایین‌تر معمولاً «مجمع روحانیون» «شورای محلی» خوانده می‌شود، اما وقتی این شورا از اسقفان شرق و غرب عالم متشکل شود به آن شورای جهانی می‌گویند (هینلز، ۱۳۸۶: ۴۲۱). دستورات این شوراها معتبرترین احکامی است که کلیسا صادر می‌کند. مسیحیان ارتدوکس و کاتولیک، احکام اعتقادی شوراها را واقعاً معتبر و در حقیقت آن را تفسیر درست انجیل می‌دانند (ویور، ۱۳۸۱: ۴۴۵). در آیین کلیسای کاتولیک این شوراها در صورتی معتبر و قابل اطمینان هستند که از جانب نظام پاپی فراخوانده و تأیید شده باشند.

برخی از مهم‌ترین شوراها جهانی از این قرارند: شورای «نیقیه» (۳۲۵)، شورای «کالسدون» (۴۵۱)، شورای «ترنت» (۱۵۴۵-۱۵۶۳)، شورای «واتیکانی اول» (۱۸۶۹-۱۸۷۰)

و شورای «واتیکانی دوم» (۱۹۶۲-۱۹۶۵).

شورای دوم واتیکان در حقیقت بیست و یکمین شورای جهانی از زمان تولد حضرت مسیح و مهم‌ترین آنها پس از شورای «نیقیه» و «ترنت» محسوب می‌شود (Flinn, 2007: 622).

شورای واتیکانی اول سیر قهقرایی کلیسای کاتولیک بود. در این شورا، که بین سال‌های ۱۸۷۰-۱۸۶۹ برگزار شد، پیروان دیدگاه اکثریت، معروف به «اولترا مونتانیسم» (یعنی ورای کوه‌های آلپ در رم) که بر این باور بودند که پاپ رهبر مطلق در کلیساست و شوراهای عمومی اعتبار خود را از او می‌یابند، بر پیروان اقلیت معروف به «گالیکانیسم» که معتقد بودند رهبری پاپ در چارچوب اصول و قوانین کلیسایی است و اقتدار از آن شورای عمومی کلیسایی است، پیروز شدند و در اساس نامه دوم شورای واتیکانی اول، که «کلیسای مسیح» نام داشت، خطاناپذیری پاپ در مقام شبانی و معلم مسیحیان با اکثریت آراء تصویب شد (لین، ۱۳۸۰: ۴۸۷-۴۸۲).

اما آن که چهره‌ای استثنایی در سلسله پاپ‌ها بود و دریچه‌ای از کلیسا به عالم مدرن گشود، پاپ ژان بیست و سوم بود که در سال‌های ۶۳ - ۱۹۵۸ پاپ بود. وی دوره جدیدی را در تاریخ کلیسای کاتولیک آغاز کرد. او در خلال مسافرت‌ها و رفت‌وآمدهایی که در کشورهای مختلف، خصوصاً فرانسه داشت، جهان مدرن و مترقی و رو به پیشرفت را مشاهده نمود و کلیسا را در اکثر این عرصه‌ها غایب دید و به همین دلیل، رویکردی جدید را در پیش گرفت (کمی، ۱۹۹۴: ۳۷۷).

در دهه هفتاد میلادی، تلاش‌های کلیسای کاتولیک برای خروج از انزوا و حضور در صحنه سیاست و فرهنگ جامعه، موجب تشکیل شورای واتیکانی دوم گردید. این شورا فصل کاملاً نویی در رویکرد کلیسا به مدرنیته باز کرد.

مهم‌ترین کار تاریخی ژان بیست و سوم اعلان تشکیل شورای دوم واتیکان در ۲۵ ژانویه ۱۹۵۹ بود، که جهان را شگفت‌زده کرد (کونگ، ۱۳۸۴: ۲۵۳-۲۵۲)، زیرا تقریباً قریب به اتفاق مسیحیان به دلیل تصویب مسأله عصمت پاپ در شورای واتیکانی اول و دلایل دیگر از تشکیل چنین مجامعی مأیوس بودند. وی شورای عظیم دوم واتیکان را در سال ۱۹۶۲ تشکیل داد و کلیسای کاتولیک و بلکه جهانیان را متعجب کرد. در این شورا که تا ۱۹۶۵ اجلاس داشت، اولین بار باب گفت‌وگو با کلیساهای دیگر، یهودیت، اسلام و ادیان دیگر گشوده شد و ابلاغ پیام بشارت عیسی متناسب با عالم جدید و درک آن عالم بدون انکار و

طرد سطحی آن مورد توجه قرار گرفت و کلیسا تصمیم گرفت هرگونه لحن محکوم کننده و سوءظن نسبت به دنیای جدید را کنار نهد. به این ترتیب راهی برای کلیسای کاتولیک هموار شد، گرچه این راه پس از ژان بیست و سوم چندین پیرونده نشد (پازوکی، ۱۳۹۰: ۷۶).

این شورای عام کلیسای کاتولیک، دومین شورای برگزار شده در کلیسای سنت پیترو در واتیکان بود. این شورا تحت رهبری پاپ ژان بیست و سوم در ۱۱ اکتبر ۱۹۶۲ شروع به کار کرد و تحت رهبری پاپ پل ششم در جشن مفهوم معصوم (معصومیت مریم مقدس) در ۱۹۶۵ به پایان رسید.<sup>۳۵</sup>

شورای واتیکانی دوم اصلاح درونی و توجه به مخاطبان بیرونی بود (Cunningham, 2009: 211)، زیرا راه را برای اصلاح کلیسای کاتولیک گشود و طی اسناد بسیاری در جهت امروزی کردن مسیحیت در سایه جهان نوین علم، فناوری و گسترش معلومات و ارتباطات سریع دنیای متری، دستوراتی صادر کرد. به بیان دیگر، شورای واتیکانی دوم میان کلیسای کاتولیک رم و دنیای مدرن ارتباط برقرار کرد.

این شورا نقطه عطفی در تاریخ کلیسای کاتولیک معاصر است. شورای واتیکانی دوم بر نیاز کلیسا به همگام شدن با جهان معاصر تأکید داشت. مؤسس این شورا، پاپ ژان بیست و سوم بر این باور بود که کلیسا نیاز دارد تا جهان را درک کند. به نظر او، هرچند اصول ایمانی تغییر نمی‌کند، شکل بیان آنها می‌تواند تغییر کند و در واقع باید هم تغییر کند. وی در واقع تنها در ظرف در حال جوشیدن را برداشته بود، زیرا هنگامی که اسقف‌ها گردهم آمدند، با کمال تعجب دریافتند که طرفداران تغییر و دگرگونی در کلیسا در اکثریت هستند.

به نظر مایکل پل گالاگهر، عضو شورای پاپ در امور فرهنگی، در سخنان افتتاحیه پاپ ژان بیست و سوم سه محور مورد تأکید، قابل تشخیص است: نخست، لحن امیدوارانه قاطع: وی به صراحت با «پیام‌آوران یأس» که دوران مدرنیته را در مقایسه با گذشته قهقرازی کامل می‌دانند، مخالفت کرد. دوم اینکه، تأکید کرد که هدف شورا، بر خلاف گذشتگان، مواجهه با برخی بحران‌های اعتقادی نبوده است، بلکه می‌خواسته «به وظیفه عمده هدایت معنوی خود» عمل کند و بدین پرسش پاسخ دهد که «ارائه» ایمان دینی در این مقطع تاریخی چگونه باید باشد. سوم آنکه، پاپ از پاسخی به اشتباهات و مخاطرات درون مدرنیته که آن را «طبات عطفانه» خواند، طرفداری کرد؛ به تعبیر وی، کلیسا بهتر است «نیازهای زمان حاضر را از راه اثبات اعتبار تعالیم خود تأمین کند، نه با نکوهش مدرنیته» (گالاگهر، ۱۳۷۷، ۱۷).



اسناد و بیانیه‌های طولانی شورای واتیکانی دوم روحی کاملاً متفاوت از واتیکانی اول داشت. این اسناد بیشتر حالت شبانی و مراقبتی داشت تا اینکه فقط بیان‌گر اصول ایمان باشد و در مورد مسیحیان دیگر، ادیان مختلف و جهان معاصر، لحنی آشتی‌جویانه داشت نه مجادله‌آمیز. جفا و آزار مذهبی که در تاریخ کلیسای کاتولیک نقش بزرگی داشت، رد شد و تمایل به تصدیق خطاهایی که کلیسا مرتکب شده بود، ابراز شد.

به بیان دیگر، تنوع و تکثر ادیان (الهیات ناظر به همه ادیان) به رسمیت شناخته شد و این تفکر کلامی به رشته‌ای از الهیات مسیحی انجامید که الهیات ناظر به ادیان یا الهیات ادیان<sup>۳۹</sup> خوانده می‌شود. این رشته، به رابطه مسیحیت با سایر ادیان می‌پردازد.

پس از واتیکانی دوم، دیالوگ و گفتگو، جایگزین آزار و سرکوب شد، دشمنی با پروتستان‌ها جای خود را به اشتیاق فراگیری از آنها داد. مسلمانان به عنوان پیروان یک دین الهی به صورت رسمی پذیرفته شدند. دشمنی با یهودیان به کناری نهاده شد. در مدت زمان کوتاهی چنان تغییراتی در کلیسای کاتولیک رخ داد که در بسیاری از قلمروها به عدم اطمینان و سردرگمی رسید؛ تا جایی که پاپ‌های بعدی، یعنی پل ششم و ژان پل دوم سعی کردند تا سرعت این تغییرات را کند سازند و محدودیت‌هایی به وجود آورند، در حالی که دیگر دیر شده بود (لین، ۱۳۸۰، ۴۹۳-۴۸۹).

همان‌گونه که کارل رانر معتقد بود، به‌رغم همه تحولات انقلابی که در طی دو دهه سال در جهان اندیشه رخ داد، فرق نهادن میان متون کلیسای کاتولیک درباره اصول عقاید که در سال ۱۹۵۰ منتشر شد، با متون منتشر شده در سال ۱۷۵۰ کاری بس دشوار بود. اما از اواسط دهه ۱۹۶۰ و از زمان شورای دوم واتیکان تحولات جدیدی بروز کرده است. در طی سال‌های یاد شده، رهبری الهیات مسیحی از متفکران پروتستان به متفکران کلیسای کاتولیک رم انتقال یافته و هر چند که آموزه‌های سنتی هم‌چنان به اعتبار خود باقی مانده، ولی زبانی تازه و تأکیدی نو موجب پدید آمدن فهمی جدید شده است (مک‌کواری، ۱۳۸۲: ۲۰۵).

نتایج «شورای واتیکانی دوم» کلیسا را به طرف مسیر جدیدی سوق داد و ضمن ارائه بیانیه‌های گوناگون درباره نقش کلیسا در جهان امروز، بر تعهدات ناشی از ایمان مسیحی در تمامی ابعاد معنوی و اجتماعی زندگی تأکید ورزید و نقش مهم خدمت‌گزاران غیرروحانی کلیسا و کانون‌های مسیحی پایه را در انجام تعهدات اجتماعی و برقراری عدالت خاطر نشان ساخت.

کار شورای واتیکانی دوم به مثابه خیرمقدم‌گویی به لیبرالیسم پروتستان بود. برای محافظه‌کارانی چون کارل اشمیت و الهی‌دانان پیش‌رویی چون کارل بارت این انفتاح نوین کلیسای کاتولیک به روی جهان، تبعاتی به مراتب بیش از اینها داشت (اشمیت، ۱۳۹۱: ۳۷-۳۵). پس از این شورا است که کارل اشمیت کتاب *الهیات سیاسی* را نگاشت.

به موازات فرایند دموکراتیک شدن کلیسا، الهیات سیاسی جدیدی نیز در حال شکل‌گیری بود که یوهان باپتیست متز، دانشجوی کارل رانر در آن نقش پیش‌رو را داشت. او نقش الهیات را در عرصه عمومی بر حسب نقد این الاهیات به جامعه، از نو تعریف کرد. نقد جامعه از منظر او و بعدها اشمیت، این تحلیل بدبینانه از جامعه است که اجتماع در حال «انسان‌وار شدن» است؛ یعنی با تعالی بدرود می‌گوید (همان: ۳۸-۳۹).

از دیگر دستاوردهای این شورا روند پذیرش استقلال علم است که پس از شورای واتیکانی دوم شتاب فزون‌تری گرفت. یکی از عناصر اصلی این بیانیه، «استقلال علم و شیوه علمی» است. این نوعی اعتذار از ماجرای گالیله و کلیسا و در واقع رابطه علم و دین در مسیحیت بود که در طول قرون، همچون عصاره و نماد ستم کلیسا نسبت به ایده‌ها، و نیز ناسازگاری نوعی بین دین و علم محسوب شده است. کمیسیون میان‌رشته‌ای مربوطه در شورای واتیکانی دوم بر آن بود تا زمینه همکاری بهتر بین کلیسا و علم را بیان دارد. نکته مهم در یافته‌های کمیسیون آن است که در قرن شانزدهم ابزارهای فکری برای تمییز بین روش‌شناسی و زمینه‌های دانش وجود نداشت؛ انجیل‌پژوهان آن زمان نتوانستند تفسیرهای حقیقی و لفظی خود را مورد سؤال قرار دهند و مراتب مختلف حقیقت را تصور کنند. بدین ترتیب، به تعبیر پاپ ژان پل دوم، متکلمانی که گالیله را محکوم کردند دچار این اشتباه شدند که «پرسشی را که در حقیقت به تحقیق علمی مربوط می‌شد، به قلمرو عقاید دینی» وارد کردند (گالاگر، ۱۳۷۷: ۱۷).

دستاورد دیگر این شورا دعوت به گفتگویی جدید با منکران دین و خدا بود. در بیانیه این شورا از همه، از جمله کسانی که «به تصریح، خداوند را به رسمیت نمی‌شناسند»، «استمداد» شده است تا «به ضرورت‌های عصر ما» در پرتو عزت و عظمت انسان و برادری پاسخ گویند.

به نحو خلاصه، شورا این اتهام را رد می‌کند که مدرنیته لزوماً و به خودی خود، ضد دین باشد؛ اما در عین حال، این نگرانی را ابراز می‌کند که چگونه می‌توان «مشروعیت» استقلال قلمرو سکولار را به رسمیت شناخت، بدون آن‌که انسان‌گرایی «مقید به زمین»

[بدون توجه به آسمان معنویت] را ترویج کرد (همان: به نقل از بیانیه شورا، ص ۵۶ و ۹۱). از دیگر دستاوردهای واتیکانی دوم بیان اصطلاح «خلق خدا» به صورت برابر، برای همه خدمت‌گزاران غیرروحانی و روحانیان کلیسا بود؛ که ظاهراً در مواجهه با حقوق بشر به تصویب رسیده باشد. این برابری موجب نزدیک شدن مقامات مقامات عالی‌رتبه کلیسا با مردم کوچه و بازار شد و اهمیت تازه‌ای به افراد عادی بخشید. در نتیجه برخی از آنها دولت‌های دیکتاتوری را درباره فقر مردم و مسأله عدالت اجتماعی به چالش کشیدند (والز، ۱۳۸۹: ۱۶۱-۱۵۹).

### جمع‌بندی

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان به این نکته اذعان نمود که، بی‌شک مدرنیته و پسامدرنیته یک واقعیت فراگیر در همه عرصه‌های زندگی انسان جدید است و نمی‌توان حضور آن را نادیده گرفت. بنابراین ادیان، به ویژه ادیان آسمانی نمی‌توانند آن را نادیده بگیرند، چرا که مدرنیته آنها و باورهای شان را نادیده نمی‌گیرد. بنابراین شناخت هرچه بهتر و بیشتر آن و آگاهی از لوازم و پیامدهای مثبت و منفی آن گامی مهم در جهت نحوه مواجهه با آن است؛ و مسیحیت نیز در نهایت به همین باور رسید.

هرچند کلیسای کاتولیک در مواجهه با جهان جدید و مسائل و معضلات آن و رقیبان تازه‌نفس و مقتدری چون اومانیسیم، لیبرالیسم، سکولاریسم، فمینیسم و ...، نخست برخوردی بسیار محافظه‌کارانه را در پیش گرفت، اما در ادامه، با تعدیل در دیدگاه‌های خویش، به شیوه‌های گوناگون این مواجهه را پیش برد. البته این مواجهه و چاره‌جویی گاهی از سوی اعضای کلیسا و به صورت فردی بوده است، نظیر مدرنیسم کاتولیکی، که در نهایت نیز حمایت واتیکان را جلب نکرد و گاهی نیز از سوی هیئت حاکمه کلیسا و پاپ دنبال شده است، نظیر توجه نو به فلسفه توماس آکویناس در مواجهه با معضلات جهان جدید، الهیات اجتماعی و شورای واتیکانی دوم.

به هر روی، به‌رغم انزوای سیاسی کلیسای کاتولیک در واتیکان و انحلال حکومت پاپی در ۱۸۷۰، این کلیسا در بین قرن نوزدهم و بیستم در بیشتر کشورها مجدداً به اجتماع بازگشته است. در طی قرن نوزدهم، کلیسای کاتولیک نیروی روحانی و نفوذ فرهنگی و نیز تا حدودی سیاسی بیشتری نسبت به دوران پس از روشن‌گری و رنسانس داشته است. در قرن بیستم بسیاری از کشورهای جهان با مقرر پاپ روابط سیاسی برقرار کرده‌اند و در

واتیکان سفارت‌خانه دارند. با مرگ پاپ پیوس ششم<sup>۴۴</sup> در ۱۷۹۹ در زندان، الهی‌دان پروتستان، شلایر ماخر<sup>۴۵</sup> بر این باور بود که دیگر هیچ پاپی انتخاب نخواهد شد و مسأله انتخاب پاپ به کلی از بین رفته است. اما در عصر حاضر کسی فکر نمی‌کرد که کلیسای کاتولیک بتواند سر پای خود بایستد و زمینه برای استمرار و اقتدار آن مهیا باشد.

رشد و نفوذ قدرت کلیسای کاتولیک همچنان برقرار است. این کلیسا در حال جبران خسارت‌های وارده بر خود است. نزاع این کلیسا با رژیم‌های استبدادی به آن یک نیروی معنوی در دنیای جدید بخشید. این کلیسا اکنون در نظر اعضا و بسیاری از مردم دیگر به عنوان یک نیروی معنوی قوی در برابر سیستم‌های سیاسی استبدادی و ایدئولوژی‌های الحادی جلوه‌گر است.

بازگشت به اجتماع نشانه این امر است که کلیسا نمی‌تواند با اقتدار و تحکم و نگاه از بالا به حیات خود ادامه دهد، بلکه باید با مردم و در کنار مردم و از موضع همراه با آنان مواجه شود. نیز، کلیسا به این نکته پی‌برد که با بی‌اعتنایی به مدرنیته و لوازم و معضلات آن، نمی‌تواند در حاشیه امن به سر برد و امت خود را به همراه خود داشته باشد.

آنچه از مجموع این عمل‌کردها به دست می‌آید این است که کلیسا به این نکته پی‌برد که اگر بخواهد به نحو کامل از اجتماع و اذهان طرد و حذف نشود، باید، حتی در نظر و بیانیه و توصیه هم که شده خود را در اجتماع نگاه دارد و در اذهان و جریان‌های اجتماعی حضور داشته باد.

مسیحیت کاتولیک تلاش بسیاری نمود تا چالش‌های دوران مدرنیته آن را از صحنه و صفحه اجتماع حذف نکند و اگر نمی‌تواند همچون قرون وسطی در اجتماع قدرت و اقتدار داشته باشد، حداقل برای پیروان خود یک توصیه‌کننده و نظریه‌دهنده باشد. به همین دلیل است که عمده فعالیت‌های کلیسا در عصر جدید در زمینه فعالیت‌های نظری و ارائه توصیه است؛ چنان‌که در این نوشتار نیز مشهود است.

اما آنچه قطعی است و از منظر همه ادیان الهی شایسته توجه است این نکته است که مسیحیت نمی‌تواند به همه باورهای مدرنیته تن دهد و به قصد حضور در اجتماع با بسیاری از رویکردها و عمل‌کردهای جهان جدید همراهی کند و الا چیزی از مسیحیت و باورهای الهی آن باقی نخواهد ماند. موضع محافظه‌کارانه کلیسا در برابر امواج مدرنیته را نمی‌توان یکسره تخطئه کرد و با انگ بی‌توجهی به مسائل عصری و منطبق با زمان نبودن و ... به آن نگرست. یک واقعیت که نمی‌توان به راحتی از کنار آن گذشت این است که ادیان توحیدی

و بلکه هر مرام و عقیده‌ای دارای یکسری اصول و مسلمات هستند که با هر موجی و در مواجهه با چالش‌های هر دوره‌ای نمی‌توانند آنها را به کناری نهند؛ همچنان‌که ما نیز به عنوان مسلمان نمی‌توانیم و نباید با همه دستاوردها و شرایط جهان مدرن و پسامدرن کنار بیاییم و به بهانه همراهی با زمان و به‌روز رسانی دین از مسلمات دین دست بکشیم. آنچه مسلم است و هیچ کس در آن تردید ندارد این است که شاکله و اصول مدرنیته و پسامدرنیته اومانیسیم، سکولاریسم، ماتریالیسم، لیبرالیسم، سودانگاری، عقل‌گرایی ابزاری، فردگرایی و ... است و اینها چیزهایی نیستند که ادیان الهی به راحتی بتوانند با آنها کنار بیایند.

البته مشکل دوچندان مسیحیت این بوده که اولاً برخی و بلکه بسیاری از آموزه‌های بنیادین آن نامعقول و غیرقابل پذیرش و برساخته سران کلیساست نه وحی از جانب خدای حکیم و آگاه از احوال بشر و ثانیاً روش مواجهه آن با مخاطبان، اعم از دانشمندان، منتقدان و مخالفان ناموجه بوده است.

نکته دیگر این است که بسیاری از اموری که کلیسای کاتولیک به تدریج پس از مدرنیته پذیرفت، نظیر رابطه علم و دین، تکثر ادیان، حقوق بشر، حقوق برابر افراد در مقامات روحانی و با مقامات روحانی، الهیات اجتماعی و ... از چیزهایی است که در یک دین اصیل و ناب الهی، نظیر اسلام از آغاز وجود دارد، اما در مسیحیت در اثر اجبار زمان پذیرفته شد. مسأله مهم این است که اگر دینی بخواهد حضوری پویا و سرزنده در جامعه داشته باشد، باید در درون آن دین امور مربوط به اجتماع، حکومت، فرهنگ عمومی، اقتصاد و سیاست نهادینه شده باشد و در متون مقدس و باورهای آن، اجتماع به منصفه ظهور رسیده باشد؛ چیزی که در مسیحیت به ندرت شاهد آن هستیم.

### پی‌نوشت‌ها

- 1 . modernity
- 2 . authority
- 3 . syllabus of errors
- 4 . Holy Offic Decree
- 5 . *Lamentabili sane* (with truly lamentable results)
- 6 . *Pascendi dominici gregis* (Feeding the Lord's Flock)
- 7 . Liberal Catholicism
- 8 . The compendium of all heresies
- 9 . Alfred Loisy (1857-1940)

10. *The Gospel and the Church* (1902)

## 11. Gorge Tyrrell

## 12. secular

۱۳. «Pope Leo XIII». وینچنزو رافائل پتچه (Pecci) از پاپ‌های مشهور دوران اخیر (۱۸۱۰ - ۱۹۰۳) است. وی در ۱۸۷۸ در اوضاعی کاملاً بحرانی به مقام پاپی رسید و منشأ تحولات بسیاری در کلیسا شد، به طوری که ملقب به عنوان «مؤسس عصر جدیدی در تاریخ مذهب کاتولیک» شد. در جریان‌ات اجتماعی و سیاسی عصر دخالت می‌کرد و توجه خاصی به حل مسائل از طریق مسیحیت داشت. در مورد ازدواج، تعلیم و تربیت، سوسیالیسم و لیبرالیسم فتاوایی صادر کرد و در جهت برقراری صلح در میان دولت‌ها اقداماتی نمود. اتین ژیلسون کتاب مهمی با عنوان اصلی «کلیسا با عالم جدید سخن می‌گوید» و عنوان فرعی «تعالیم/اجتماعی لئوی سیزدهم» درباره‌اش تألیف (۱۹۵۴) و در آن فتاوی پاپ را نقل و شرح و تفسیر کرده است (شهرام پازوکی ... [و دیگران]، *الهیات جدید*، ص ۳۸).

۱۴. «encyclical letter» به احکام و منشورهای گویند که معمولاً اسقف‌ها به پیروان کاتولیک در حوزه خود می‌فرستند، ولی چون پاپ، اسقف رم است و جانشین پطرس، می‌تواند حکمی صادر کند که شامل همه مسیحیان در همه کشورهای جهان و حتی خطاب به همه انسان‌ها با هر دینی باشد. حجیت احکام مذکور از نظر کاتولیک‌ها، ناشی از معصومیت «infallibility» پاپ است، که از مصوبات شورای واتیکانی اول است (Gilson, 1954. 3).

15. *Aeterni Patris* (Eternal Father)

۱۶. همان، ص ۳۹، به نقل از:

Etienne Gilson, *The Church Speaks to the Modern World*. P. 17

۱۷. لئوی سیزدهم در همان اولین حکم عامش در ۱۸۷۸ به این نکته اشاره کرد که «تمدنی فاقد مبانی مستحکم است که مبتنی بر مبادی جاودان حقیقت و قوانین ثابت حق و عدالت نباشد» و این مبانی فقط در تعالیم توماس آکویناس است.

## 18. Neo Thomism

## 19. Neo Scholasticism

۲۰. در سال ۱۹۱۴ شورای عالی کالیسای کاتولیک ۲۴ رأی از آراء توماس آکویناس را جزو معتقدات رسمی مؤسسات کاتولیکی دانست و دستور به آموزش آنها داد. سه سال بعد پاپ پیوس یازدهم اعتقاد به روش و تعالیم و اصول فکری توماس آکویناس را جزو تکالیف دینی دانست و در سال ۱۹۵۱ پاپ پیوس دوازدهم همین نظر را تأکید کرد.

۲۱. بنا بر قول بوخنسکی (همان کتاب، ص ۲۳۷) ظاهراً هیچ مکتب فکری‌ای مثل مکتب نوتومیسم، محققان و مراکز آموزشی در اختیار ندارد و هیچ‌کدام تا این حد به چاپ کتب و نشر مجلات اقدام نکرده‌اند. به‌ویژه پس از تأسیس «مؤسسه تحقیقات قرون وسطی وابسته به پاپ» در تورنتو به سرپرستی ژیلسون، اهتمام جدی در تصحیح و تنقیح و نقد و بررسی متون مربوط به قرون وسطی آغاز شد و هم اکنون نیز ادامه دارد. مجله ارگان کتاب‌شناسی این مکتب *Bulletin Thomist* سالانه عنوان پانصد کتاب را اعلام می‌کند و هر سال بیش از ۲۵ مجله علمی تومیستی منتشر می‌شود.

## 22. Martin Grabmann

23. Etienne Gilson

24. Baron Friedrich Von Hugel

25. Jacques Maritain

26 . Bessuet: L`Eminerrte dignite des pauvres

۲۷. لازم به ذکر است که تمام نظریه‌های مربوط به رباخواری و مقررات ناشی از آن، از سوی حقوق‌دان‌های مذهبی بوده است.

28 . Young socialists

29 . orthodoxy

30 . synods

31 . ecumenical

32 . *Concilium Oecumenicum Vaticanum Secundum* (Vatican II)

33. ultramontanism

34. Gallicanism

۳۵. از کسانی که در جلسه افتتاحیه شورا نقش داشتند، چهار نفر در آینده به مقام پاپی رسیدند: کاردینال جیووانی باتیستا مونتینی (پاپ پل ششم)، اسقف آلبینو لوسیانی (پاپ ژان پل اول)، اسقف کارول وجتیلا (پاپ ژان پل دوم) و ژوزف راتسینگر (پاپ بندیکت شانزدهم).

36 . *Aggiornamento* (Updated)

۳۷. عنوان فرعی سند «شادی و امید» واتیکانی دوم این بود: «اساس‌نامه رسولی درباره کلیسا و جهان مدرن» (*the Pastoral Constitution on the Church in the Modern World*).

۳۸. شورای پاپی فرهنگی، شورایی بود که در سال ۱۹۲۸م به دستور پاپ ژان پل دوم، در سلسله مراتب کلیسای رم به وجود آمد. این شورا که به منظور ارتقای فرهنگ مسیحی و برقراری دیالوگ با فرهنگ‌های غیرکاتولیکی و غیرمسیحی در سطح جهان تشکیل شد، برای انجام فعالیت‌های اولیه فرهنگی در کشور مخاطب، با مشارکت یونسکو، شورای اروپا و همکاری سازمان‌ها و وزارتخانه‌های فرهنگ کشورهای مختلف، به تأسیس مراکز کاتولیکی تحت عنوان «انستیتو»، «مرکز» و «خانه فرهنگی» اقدام کرد. این مراکز فرهنگی که اغلب در دو حیطه الهیاتی به نام‌های الهیات و مسأله لذت‌گرایی دینی و الهیات اجتماعی درباره رهایی انسان و اعتلای مقام وی، محیط زیست، عدالت اجتماعی، صلح و حقوق بشر فعالیت می‌کنند، اخیراً مطالعات جدیدی را تحت عنوان الهیات فرهنگ و فرهنگ مسیحیت در دنیای مدرن و چگونگی تحقق اسناد شورای واتیکان دو و سیر تحول ایمان مسیحی به موازات مدرنیته آغاز کرده‌اند. این مراکز به منظور تکمیل مطالعات مزبور، به‌طور مرتب فصلنامه‌ای به نام «فرهنگ و ایمان» نیز منتشر می‌کنند.

39 . Theology of Religions

۴۰. Johann Baptist Metz؛ الهی‌دان کاتولیک آلمانی (م ۱۹۲۸) و استاد الاهیات بنیادین در دانشگاه وستفالین ویل‌هلمز در مونستر آلمان. او که شاگرد کارل راتر بود، بعدها از الهیات استعلایی او برید و به الهیاتی رو آورد که ریشه در پراکسیس داشت.

۴۱. Karl Rahner: (۱۹۰۴-۱۹۸۴) الهی‌دان یسوعی آلمانی و یکی از الهی‌دانان برجسته کاتولیک و از بانیان الهیات جدید.

42. humanizing

43. the people of God

44. Pius VI

45. Schleiermacher

## منابع

- اشمیت، کارل، *الهیات سیاسی*، لیلا چمن‌خواه، نگاه معاصر، تهران، ۱۳۹۱.
- باربور، ایان، *علم و دین*، بهاء‌الدین خرمشاهی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۹۲.
- براون، کالین، *فلسفه و ایمان مسیحی*، طاطه وس میکائیلیان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۹۲.
- بوخنسکی، اینوستیوس، *فلسفه معاصر اروپائی*، شرف‌الدین شرف خراسانی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.
- بوخنسکی، اینوستیوس، *فلسفه معاصر اروپائی*، شرف‌الدین شرف خراسانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
- بی‌ناس، جان، *تاریخ جامع ادیان*، علی‌اصغر حکمت، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۰.
- پازوکی، شهرام، «تجدید فلسفه مسیحی در دوره جدید»، ماهنامه مهرنامه، تهران، ش ۱۸، ۱۳۹۰، ص ۷۶.
- پازوکی، شهرام، «درآمدی بر تفکر تومائی نو»، مجله ارغنون، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ش ۵ و ۶، ۱۳۹۰، ص ۳۷.
- پی، ریچارد و براین، مک، «آیین کاتولیک رومی»، الله کرم کرمی پور، مجله هفت آسمان، ش ۲۲، تابستان ۱۳۸۳، ص ۱۳۵.
- تاوونی، ر. ه.، *دین و ظهور سرمایه‌داری*، ترجمه احمد قراعی، مرکز، تهران، ۱۳۷۷.
- جی‌گرنز، استنلی؛ السن، راجر ای، *الهیات مسیحی در قرن بیستم*، ترجمه رابرت آسیریان، میشل آفامالیان، کتاب روشن، تهران، ۱۳۸۶.
- ریردون، برنارد ام. جی، «سیر مدرنیسم در مسیحیت»، منصور نصیری، مجله ماهنامه معرفت، ش ۶۶، بهمن ۱۳۸۰، ص ۴۹.
- زید، شارل؛ ریست، شارل، *تاریخ عقاید اقتصادی*، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۱.
- قنبری، حسن، «کاتولیک و نفی مدرنیته»، مجله پگاه حوزه، سال ۱۱، آبان ۱۳۸۷، شماره ۲۴۲.
- کمی، الأب جان، *دار المشرق*، دلیل إلی قراءة تاریخ الكنيسة، ۱۹۹۴.
- کونگ، هانس، *تاریخ کلیسای کاتولیک*، حسن قنبری، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.
- گالاگهر، مایکل پل، «پاسخ‌های مکتب کاتولیک به تجدد»، ترجمه امیر اکرمی، نقد و نظر، سال پنجم، زمستان و بهار ۱۳۷۸-۱۳۷۷، شماره ۱۷ و ۱۸.



- لگن‌هاوزن، محمد، «درآمدی بر الهیات اجتماعی پروتستان از آغاز نهضت اصلاح دین تا هگل»، منصور نصیری، مجله الهیات اجتماعی، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، ص ۲.
- لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی، آسریان، روبرت، نشر و پژوهش فرزاد روز، تهران، ۱۳۸۰.
- مک‌کواری، جان، «چهره عیسی مسیح در مسیحیت معاصر»، مجله هفت آسمان، ش ۱۷، بهار ۱۳۸۲، ص ۲۰۵.
- مولند، اینار، جهان مسیحیت، ترجمه محمدباقر انصاری و مسیح مهاجری، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۱.
- نوذری، حسین‌علی، مدرنیته و مدرنیسم: مجموعه مقالاتی در سیاست، فرهنگ و نظریه اجتماعی، نقش جهان، تهران، ۱۳۷۹.
- والز، اندرو، مسیحیت در جهان امروز، احمدرضا مفتاح و حمید بخشنده، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۸۹.
- ویور، مری جو، درآمدی به مسیحیت، حسن قنبری، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۸۱.
- Cunningham, Lawrence S. (2009) *An Introduction to Catholicism*, Cambridge University Press.
- Dupré, Louis (1993) *Passage to Modernity: An Essay in the Hermeneutics of Nature and Culture*, New Haven and London, Yale University Press.
- Ely, Richard T. (1889) *Social Aspects of Christianity and other Essays*, New York, Thomas Y. Crowell & Company.
- Flinn, Frank. K (2007) *Encyclopedia Of Catholicism*, Facts On File, New York.
- Gilson, Etienne (1954) *The Church Speaks to the Modern World*, Image, Garden City, N.Y.
- H. D. A. M., "Modernism; Roman Catholicism" in: (1966) *Encyclopedia Britannica*, London; Toront; Chicago: The Encyclopaedia Britannica Company Ltd.
- Harte, T. J. / Massaro, T. (2003) "Social Thought, Catholic" in: *New Catholic Encyclopedia*, V. 13, Washington, The Catholic university of American.
- Heitink, Gerben (1999) *Practical theology: history, theory, action, domains*, Grand Rapids: Wm. B. Eerdmans Publishing Co.
- Hyde, William DeWitt (1895) *Outlines of Social Theology*, New York, Macmillan.
- Macquarrie, John (1963) *20 th Century Religious Thought*, Harper & Row, New York.
- Mc Grath, Alister (1995) *The Blackwell Encyclopedia of Modern Christian Theology*, Blackwell.
- O'Malley, S.J., John W. (2010) *A History of the Popes*, Rowman & Littlefield Publishers, New York.
- <http://www.papalencyclicals.net>.
- <http://www.vatican.va>

